تأملی در مفهوم فقه اقتصادی

فقه، یاریگر علم اقتصاد اسلامی

تحلیل
حسن معزی *

ماهیت دانش اقتصاد اسلامی چیست؟ آیا می‌توان فقه اقتصادی را مساوی با «مذهب» یا «علم» یا هر دو دانست؟ چگونه باید این مفاهیم را تعریف کرد و در اقتصاد اسلامی به کار بست؟ شناخت صحیح مفاهیم محوری در اقتصاد اسلامی باعث می‌شود، تزاحم میان واژگان و آشفتگی ناشی از تکثر مقولات در حوزه اقتصاد اسلامی کاهش یابد. به عبارتی تا زمانی که جایگاه‌ها به درستی رعایت نشود، انتظارات بیهوده شکل می‌گیرد و عدم پاسخگویی به انتظارات، به توهم ناکارآمدی دین در پاسخگویی به نیازهای بشر می‌انجامد. در یادداشت زیر با بررسی مفهوم «فقه اقتصاد» و کاربرد آن در «مذهب اقتصادی» و «علم اقتصاد اسلامی» مشخص می‌شود این سه واژه با وجود تلازم بسیار، اما عین هم نیستند و همانطور که بدون رعایت الزامات فقهی، حصول اقتصاد اسلامی ناممکن است، نمی‌توان از فقه به تنهایی نیز توقع ساخت نظام اقتصادی و تکمیل نظریات اقتصاد اسلامی را داشت.

مذهب اقتصادی

شهید صدر (رحمه الله علیه) در میان عالمان شیعی نخستین کسی است که به بحث پیرامون تفاوت بین «فقه اقتصادی» و خود «علم اقتصاد» و نیز میان «مذهب اقتصادی» و «علم اقتصاد» می‌پردازد و معتقد است اسلام دارای مذهب اقتصادی است. از نظر وی تا زمانی که مذهب اقتصادی در جامعه اسلامی محقق نشده است، نمی‌توان از علم اقتصاد با رویکرد اسلامی به معنای واقعی کلمه سخن به میان آورد. تقریباً همه علمای اسلامی که در موضوع اقتصاد بحث کرده‌اند، از آرای شهید صدر پیرامون مذهب اقتصادی اسلام تأثیر پذیرفته‌اند.

مذهب اقتصادی اسلام از دیدگاه شهید صدر عبارت است از: «اصولی برای تنظیم کردن زندگی اقتصادی و دشواری‌های آن بر اساس دیدگاه اسلام که از منابع اسلامی کشف و استخراج می‌شوند و دارای دو بخش «ثابت» و «متغیر»ند.»

اصولی که شهید صدر از آن به عنوان منابع اسلامی یاد کرده است شامل قواعد کلی و ثابتی است که از آیات، روایات و عقل مبتنی بر وحی استنباط می‌شود. مذهب اقتصادی، به نحوی نیز زیربنای فقه و اخلاق اسلامی بوده و برای تنظیم روابط اقتصادی در حوزه «تولید»، «توزیع» و «مصرف» وضع شده است.

طبیعتاً معیشت اقتصادی و توصیه‌های مذهب برای زندگی در دو بخش قابل تفکیک است؛ بخشی که به رابطه بین افراد جامعه، اموال و منابع اقتصادی در سطح خرد اشاره دارد؛ مانند شیوه مصرف، پس‌انداز یا سرمایه‌گذاری فرد مسلمان و عقود اقتصادی. و بخشی که به رابطه بین شرکت‌کنندگان در سطح کلان مرتبط است. مانند مالیات، خمس، وظایف حاکمیت در قبال معاش و...

در واقع «مذهب» می‌کوشد، الگویی برای رفتارها و روابط اقتصادی در یک جامعه اسلامی ارائه کند که این دستورالعمل‌ها از آموزه‌های اسلامی قابل استحصال هستند.

علم اقتصاد اسلامی

همانند مذهب اقتصادی، پیرامون چیستی «علم اقتصاد» نیز بحث‌های فراوانی میان عالمان صورت گرفته است. چنین علمی به تفسیر زندگی اقتصادی و روابط کلی حاکم میان مسلمانان می‌پردازد. همانطور که گفته شد، اعتقاد شهید صدر بر آن است که تا پیش از تحقق عینی مدل زندگی اقتصادی مبتنی بر مذهب، نمی‌توان به مطالعه دقیق علم اقتصاد اسلامی پرداخت.

البته برخی دیگر از محققان تعاریف دیگری از علم اقتصاد اسلامی ارائه کرده‌اند. یکی از این تعاریف که توسط حسن الزمان از محققان اقتصاد اسلامی بیان شده است، علم اقتصاد اسلامی را دانش و کاربرد دستورها و قوانین شریعت می‌داند که مانع از بی‌عدالتی و ظلم و از بین رفتن منابع مادی شود تا نهایتاً رضایت نسبی بشر را فراهم آورد تا بتواند تعهدهای خودش را نسبت به خداوند متعال و سایر اعضای جامعه انجام دهد.

اگر طبق این تعریف آنچه مدنظر ما از اقتصاد اسلامی است، جمع‌آوری مجموعه تکالیف و دستورات دینی شریعت به منظور حسن معیشت باشد، بیشتر جنبه کاربردی پیدا می‌کند و از این رو به همان تعریف «مذهب اقتصادی» نزدیک می‌شود. لذا از منظر برخی، اساساً اقتصاد اسلامی به این معنی که بخواهد تئوری‌های اقتصادی (جنبه نظری و غیردستوری) را بحث کند، موضوعیت چندانی ندارد.

اما بسیاری از اقتصاددانان بر این نکته متفق نیستند. حتی لوئیس کنتوری که خود اقتصاددانی غیرمسلمان است، معتقد است، علم اقتصاد، همانطور که در ایدئولوژی‌های دیگر دارای چارچوب تئوریک منحصر به فرد است، در اسلام نیز کاملاً قابل تعریف است. به اعتقاد وی «علم اقتصاد اسلامی به صورت ساده، تلاشی برای تنظیم علم اقتصاد با گرایش بیشتر انسانی و اجتماعی است که می‌کوشد فردگرایی افراطی که پایه علم اقتصاد کلاسیک است را نفی کند.»

در این میان منذرقحف از شناخته‌شده‌ترین محققان اقتصاد اسلامی، ضمن خوانش قرائت‌های مختلف از عبارت «علم اقتصاد اسلامی»، نهایتاً در یک دسته‌بندی، آن چه اسلام در خصوص اقتصاد ارائه نموده است را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. نظام اقتصادی اسلام: که چارچوب و روابط اقتصادی را از دیدگاه اسلام با بیان باید و نبایدها ارائه می‌کند و می‌توان از آن تعبیر به مذهب اقتصادی نمود.

۲. علم اقتصاد اسلامی: علمی است که در جنبه نظری به بررسی و تحلیل رفتارها در نظام اقتصادی اسلام می‌پردازد.

۳. علم اقتصاد جهانشمول: که ضمن داشتن نگرش اسلامی، تلاش می‌کند رفتارهای اقتصادی بشر را در جوامع مختلف (غیراسلامی) تحلیل نموده و قوانینی جهانشمول ارائه نماید.

با توجه به تعاریفی که از نظام اقتصادی اسلام، مبتنی بر خوانش «مذهب اقتصادی» و «علم اقتصاد» صورت گرفت، به نظر می‌رسد برای دستیابی به چنین نظامی باید یک فرایند چندمرحله‌ای طی شود که گام‌های آن عبارتند از:

۱. تبیین نظام اقتصادی اسلام در چارچوب و حدود مذهب اقتصادی اسلام با استخراج از منابع دینی.

۲. ترسیم نظام اقتصادی مطلوب اسلام منطبق با شرایط مکانی و نیازهای زمان.

۳. وصف و تبیین وضعیت اقتصادی موجود جامعه

۴. آسیب‌شناسی وضعیت موجود اقتصادی با توجه به وضعیت مطلوب ترسیم‌شده.

> اگر بخواهیم فقه اقتصادی را با آن چه از «مذهب اقتصادی» بیان کردیم، مقایسه نماییم، می‌توانیم فقه اقتصادی را ذیل مذهب اقتصادی تعریف کنیم، چراکه در مذهب اقتصادی اساساً همه حدود رفتارها و سبک زیست اقتصادی مسلمانان مطرح می‌شود که شامل عقاید اقتصادی، احکام اقتصادی و اخلاق اقتصادی اسلامی است. فقه اقتصادی از بین این سه مهم، به احکام اقتصادی می‌پردازد و فروع مورد تأکید شریعت را مطرح می‌کند

۵. ارائه راهبرد و راهکار برای تبدیل وضعیت موجود به وضع مطلوب.

فقه اقتصادی

اما، گذشته از مفاهیم تازه در بررسی اقتصاد از منظر اسلام (مذهب اقتصادی، نظام اقتصادی، علم اقتصاد اسلامی و...) دیرپاترین مباحث مرتبط به این حوزه، در مقوله «فقه اقتصادی» در منابع اسلامی بیان شده است. با توجه به اصالت فقه در مذهب شیعه، و تقدم فقها بر فلاسفه در طول تاریخ شیعه، بیشترین مباحث مرتبط با اقتصاد در اسلام، مربوط به فقه است.

زمانی که از فقه اسلامی سخن گفته می‌شود، منظور «فقه اموال» است و بیان احکامی که مرتبط با اموال افراد در جامعه در شریعت اسلام مطرح شده است. فقه در چند زمینه به بحث پیرامون اموال می‌پردازد: تملک اولیه مال، تصرف مال، انتقال مال و ضمان. طبیعتاً فقه اقتصادی نیز همانند سایر ابواب فقه، از دو موضوع «مسائل» و «قواعد فقهی» تشکیل شده است.

مسئله فقهی، یک موضوع حقیقی است که افعال بندگان یا متعلقات آن را بررسی نموده و متناسب با هر عمل، یکی از احکام پنجگانه تکلیفی را صادر می‌کند. مثلاً: «بیع جایز است»، «ربا حرام است»، «صدقه مستحب است» و....

و اما قواعد فقهی در منظر شیعه، مجموعه‌ای از احکام هستند که در یک باب بیان می‌شوند. مثل قاعده لاضرر، لاحرج، قاعده تسلط، قاعده نفی سبیل و امثال آن. قاعده فقهی مشتمل بر احکامی هستند که متعلق به فعل یا ذات خاصی نیست بلکه مبتنی بر احکامی است که محمولی شامل آن می‌شود.

اما باید دید، قواعد و مسئله‌های فقهی چگونه می‌توانند به مذهب اقتصادی و علم اقتصاد اسلامی کمک کنند و آیا این مفاهیم اساساً با یکدیگر نسبتی دارند؟

کارکرد فقه در اقتصاد اسلامی

همانطور که بیان شد، فقه اقتصادی در تعاریف رایج میان علما به «احکام اموال» مشهور است. به این معنی که در بخشی از احکام رفتارها و روابطی مدنظر است که موضوع آن مال است و در عرصه‌های مختلف (اعم از تولید، توزیع و مصرف) به بررسی حدود و اختیارات شرعی می‌پردازد. اگر بخواهیم فقه اقتصادی را با آن چه از «مذهب اقتصادی» بیان کردیم، مقایسه نماییم، می‌توانیم فقه اقتصادی را ذیل مذهب اقتصادی تعریف کنیم، چراکه در مذهب اقتصادی اساساً همه حدود رفتارها و سبک زیست اقتصادی مسلمانان مطرح می‌شود که شامل عقاید اقتصادی، احکام اقتصادی و اخلاق اقتصادی اسلامی است. فقه اقتصادی از بین این سه مهم، به احکام اقتصادی می‌پردازد و فروع مورد تأکید شریعت را مطرح می‌کند.

> فقه اقتصادی نه تنها به بیان حدود احکام اقتصادی پرداخته بلکه در بسیاری از مسائل در حد جزئیاتی ریز شده و مثلاً استثنائاتی را در هر حکم کلی بیان کرده است. مثلاً در یک حکم کلی «حرمت ربا» به عنوان اصلی پذیرفته شده است که طبیعتاً در علم اقتصاد اسلامی باید به عنوان یک چارچوب در تئوری‌های اقتصاد خرد و کلان مورد توجه واقع شود و قطعاً نتایج ناشی از این حکم نظر به علم موسع الهی، به سعادتمندی افراد در جامعه اسلامی خواهد انجامید. همین حکم کلی اما تبصره‌هایی بیان می‌کند که مثلاً بین «پدر و پسر» یا «زن و شوهر دائمی» ربا وجود ندارد و حرمت آن از کار می‌افتد. این مسئله شاید با «علم اقتصاد اسلامی» قابل توضیح نباشد و در این جا فقه است که با جایگاه وحیانی خود به کمک علم می‌آید

در نگاهی دیگر می‌توان گفت، در نظام اقتصادی اسلام ما به دنبال این هستیم که وضعیت مطلوب اقتصادی از دید اسلام و رفتارهای شایسته و ناشایست در این خصوص را ترسیم کنیم؛ در حالی که فقه اقتصادی گام مهمی در این زمینه برمی‌دارد و احکام تکلیفی (واجبات و محرمات) را معین می‌کند. هرچند ترسیم رفتارهای شایسته و مدل‌های رفتاری اقتصادی، فراتر از واجبات و محرمات است و ممکن است از حیث تکلیفی بسیاری از رفتارهای اقتصادی در زمره واجب یا حرام طبقه‌بندی نشوند، اما لااقل می‌توان فقه را «خط قرمزی» دانست که محدوده این رفتارها را بیان می‌کند. زمانی که مبتنی بر عقل، می‌کوشیم تا چارچوب مذهب اقتصادی اسلام را از قواعد کلی و ثابت استخراج نماییم؛ ممکن است نتوانیم بسیاری از رفتارها را مبتنی بر اصول کلی ادراک نماییم. مثلاً ما می‌توانیم چارچوب در خصوص عدم‌اسراف و تبذیر در خوردن یا حرمت مبادله و استفاده از مسکرات را طبق عقل منبعث از وحی به عنوان رفتارهای مذهب اقتصادی اسلام احصا کنیم، اما این شریعت است که مثلاً به ما می‌گوید گوشت گوسفند حلال، گوشت الاغ مکروه و گوشت خوک حرام است. چنین قواعد و نسبت‌هایی با نظر به اصول کلی شاید قابل احصا نباشد. به همین ترتیب، بسیاری از ریزه‌کاری‌ها در خصوص عقود مشارکت مانند بیع، مضاربه، اجاره، مشارکت، مساقات و... بیان شده است که در کلیات مذهب اقتصادی بدون رجوع به فقه نمی‌توان آنها را استنباط و استخراج نمود.

همانگونه که رابطه تنگاتنگی میان مذهب اقتصادی و فقه اقتصادی برقرار است، علم اقتصاد اسلامی نیز می‌تواند از خدمات فقه بهره‌مند شود و البته مکمل آن در ترسیم وضعیت مطلوب باشد. علم اقتصاد اسلامی در تعیین نظریه‌های خود و راهبردهایی که برای رسیدن به وضع مطلوب ارائه می‌کند، کاملاً وابسته با فقه است. فقه همان گونه که در زمینه سبک زندگی، کمک‌کننده رفتار معیشتی مسلمانان است در طراحی نظام روابط علمی اقتصاد جامعه، حدود را به صورت جزئی مشخص می‌کند. فقه اقتصادی نه تنها به بیان حدود احکام اقتصادی پرداخته بلکه در بسیاری از مسائل در حد جزئیاتی ریز شده و مثلاً استثنائاتی را در هر حکم کلی بیان کرده است. مثلاً در یک حکم کلی «حرمت ربا» به عنوان اصلی پذیرفته شده است که طبیعتاً در علم اقتصاد اسلامی باید به عنوان یک چارچوب در تئوری‌های اقتصاد خرد و کلان مورد توجه واقع شود و قطعاً نتایج ناشی از این حکم نظر به علم موسع الهی، به سعادتمندی افراد در جامعه اسلامی خواهد انجامید. همین حکم کلی اما تبصره‌هایی بیان می‌کند که مثلاً بین «پدر و پسر» یا «زن و شوهر دائمی» ربا وجود ندارد و حرمت آن از کار می‌افتد. این مسئله شاید با «علم اقتصاد اسلامی» قابل توضیح نباشد و در اینجا فقه است که با جایگاه وحیانی خود به کمک علم می‌آید.

به همین نسبت زمانی که در شرعیات، تزاحمی میان احکام ایجاد شود، با توجه به مجوز عمل به مصلحت در جامعه اسلامی، علم اقتصاد بسیار می‌تواند یاری‌گر فقه باشد و در این گونه موارد، مصلحت اقتصادی و تشخیص اهم از مهم را چه در سطح فرد چه در سطح جامعه، بیان نماید.

نتیجه آن که فقه اقتصادی، رابطه‌ای تنگاتنگ و دوسویه با مذهب اقتصادی و علم اقتصاد اسلامی دارد. هرچند این عبارت‌ها گاه به جای یکدیگر به کار می‌روند اما همانطور که ذکرش رفت، با یکدیگر متمایز هستند و البته در خدمت یکدیگر. فقه اقتصادی بر پایه مذهب اقتصادی است به این معنی که از یک طرف اصول مذهب اقتصادی راهنمایی برای استنباط احکام فقهی باشد و در طرف مقابل، می‌توان بسیاری از الگوهای رفتاری تجویزی در مذهب اقتصادی را مبتنی بر احکام فقهی استنباط کرد.

* کارشناس اقتصاد

درنگ

بازسازی نسبت مردم با روحانیت در نظام اندیشه امام خمینی(ره)

مردم‌گرایی ملی در چارچوب تجربه قدسی

متن زیر یادداشتی از داود مهدوی‌زادگان، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است که توسط خبرگزاری مهر منتشر شده و در ادامه می‌خوانید.

مردمی بودن ویژگی بارز روحانیت شیعی است. با وصف این، خصلت مردم‌گرایی روحانیت در دوره معاصر با موانع و سنگ‌اندازی‌های خاصی مواجه شد. لیکن، روحانیت تشیع با بازسازی سنت مردم‌گرایی در سطح ملی توانست به تجربه ارزشمند مردم‌سالاری دینی دست یابد. این تجربه حاصل مجاهدت قدسی امام خمینی (ره) بود. گفتار «روحانیت و مردم‌گرایی دینی» تلاشی برای فهم این تجربه قدسی در چار چوب نظری مردم‌گرایی ملی است و در شش فصل با عناوین زیر تنظیم شده است:

فصل اول -بن بست مرجعیت سیاسی
فصل دوم -بازسازی
فصل سوم -بازخوانی امامت
فصل چهارم -تجربه مردم‌سالاری دینی
فصل پنجم -دستاوردها
فصل ششم -میراث‌دار واقعی

فصل اول -بن‌بست مرجعیت سیاسی

ویژگی برجسته روحانیت شیعی مردم‌گرایی آن است. مردم قرن‌های متمادی همواره روحانیت را در کنار خود می‌دیدند. برای همین خاطر روحانیت مرجع تظلم‌خواهی مردم از حاکمان بوده است. حکومت‌های گذشته نیز کم و بیش مرجعیت سیاسی روحانیت را نفی نکردند و ارتباط معنوی خود با ایشان را حفظ می‌کردند. به همین خاطر، روحانیت ضرورتی برای بازسازی سطح مردم‌گرایی خود احساس نمی‌کرد تا اینکه روحانیت وارد شکل جدیدی از رابطه دولت -ملت شد. مهم‌ترین پیامد شکل جدید دولت -ملت نفی مرجعیت سیاسی روحانیت شیعی بود. در حالی که ملت هیچ تمایلی برای نفی مرجعیت سیاسی روحانیت نداشت. بدین ترتیب، روحانیت از ناحیه دولت جدید با بن بست سیاسی مواجه شد. از سویی، نه مردم و نه روحانیت مایل به دست شستن از مردم‌گرایی نبودند و از سوی دیگر، دولت جدید تمایلی به احیای مرجعیت سیاسی روحانیت نداشت.

فصل دوم -بازسازی

روحانیت شیعه برای احیای مرجعیت سیاسی خود و عبور از بن‌بست سیاسی چاره‌ای جز بازسازی مردم‌گرایی خود نداشت. مردم‌گرایی رایج در میان روحانیت به شیوه قدر مقدور بود. یعنی آن اندازه که شرایط حاکمیتی و حوزه نفوذ مقدر ساخته بود، به حل مسائل مختلف مردم می‌پرداخت. اما با زمزمه ظهور دولت جدید، شیوه قدر مقدور، در حال از دست دادن شرایط سیاسی خود بود. از این رو، روحانیت شیعی وارد مشارکت سیاسی در سطح ملی شد.

مشارکت سیاسی روحانیت در سه مقطع تاریخی نهضت مشروطیت و نهضت ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی اتفاق افتاد. دو تجربه اول نافرجام بود و نتیجه آن تشدید انزوای سیاسی از سوی دولت مدرن و پشتیبانان آن بود. اما با به فرجام رسیدن تجربه مشارکت سیاسی سوم، روحانیت شیعی توانست مرجعیت سیاسی (مردم‌گرایی ملی) خود را مجدداً باز یابد. لیکن، اگر تحول بنیادی در معرفت سیاسی روحانیت اتفاق نیفتاده بود؛ تجربه سوم هم نافرجام می‌ماند.

فصل سوم -بازخوانی امامت

وفاداری امام (ره) به اندیشه ناب تشیع موجب شد که برای فهم فلسفه سیاسی مردم‌گرا به اندیشه سیاسی امامت رجوع کند. در زمانه ایشان از ناحیه متحجرین سنتی و مدرن برداشت فقدان فلسفه سیاسی در عصر غیبت و جدایی دین از سیاست بر جامعه شیعی سیطره پیدا کرده بود.

این امر موجب شده بود که برخی به فلسفه‌های سیاسی عاریتی و سکولار رو آورند. اما امام خمینی (ره) با بازخوانی فلسفه سیاسی امامت و فهم ماهیت عصر غیبت به فلسفه سیاسی انتظار دست یابد. ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) فلسفه سیاسی عصر انتظار است. اینچنین دریافتی موجب گذار امام خمینی (ره) از وضعیت «قدر مقدور» به وضعیت «ولایت مقدور» شده بود زیرا فقیهان مکلف به مردم‌گرایی ملی هستند. آنان در پیشگاه خدا و رسول مکرم صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم‌السلام مسئول هستند. باید حکومت مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه را به پشتوانه حمایت مردمی تاسیس کرد و به اندازه مقدور، ولایت کرد. این برداشت از فلسفه سیاسی امامت در دو کتاب «کشف اسرار» (۱۳۲۳ ش) و «ولایت فقیه» (۱۳۴۸ ش) امام خمینی (ره) کاملاً مشهود است.

فصل چهارم - تجربه مردم‌سالاری دینی

مردم‌گرایی ملی روحانیت که روزگاری توسط دولت استبدادی مدرن و همفکرانش سرکوب و از صحنه سیاست بیرون رانده شده بود، با بازخوانی فلسفه سیاسی امامت و رهبری الهی امام خمینی (ره) و حمایت مردم، جانی تازه یافت. در شرایطی که تمام برداشت‌های فکری در حوزه سیاست بر این باور متفق‌القول بودند که مردم‌سالاری دینی امری ممتنع و پارادکسیکال است -به ویژه با قرائت فقیهانه آن -امام خمینی (ره) با تأسیس جمهوری اسلامی، بطلان این باور غلط را آشکار ساخت. ایشان در هیچ مقطع از فعالیت سیاسی خود در قبل و بعد انقلاب از اصل حضور مردم در صحنه فاصله نگرفت. قبل از انقلاب با مبارزه مسلحانه مخالف بود و بر این عقیده بود که باید مردم به انتخاب تغییر رژیم دیکتاتوری برسند. بعد از انقلاب در اولین گام رفراندوم جمهوری اسلامی را برگزار کرد تا از حمایت اکثریت مردم اطمینان پیدا کند.

فصل پنجم -دستاوردها

تجربه مردم‌سالاری دینی دستاوردهای شگرفی داشته است:

۱-مهم‌ترین دستاورد مردم‌سالاری دینی تجربه معنای واقعی دولت -ملت در پرتوی اصل مترقی ولایت فقیه است. تمام جریانات سیاسی به این امر مهم واقف گشتند که برای تصاحب قدرت چاره‌ای از کسب رأی مردم ندارند. انتخابات، پیش از انقلاب ماهیت تشریفاتی داشت ولی بعد از انقلاب، ماهیت واقعی خود را پیدا کرد.

۲-اکنون روحانیت بعد از گذشت قریب به چهار دهه، تجربه مردم‌گرایی ملی خود را عمیق‌تر و گسترده‌تر احساس می‌کند و نسبت به گذشته مجبور به کار نظری و عملی چند برابر شده است.

۳-تنها روحانیت شیعی نیست که از مردم‌سالاری دینی متنعم گشته است بلکه همان کسان و جریانات فکری -سیاسی که مردم‌سالاری دینی را به ویژه با خوانش فقهی ممتنع و پارادکسیکال می‌دانستند و هنوز هم می‌دانند، از آن بهره می‌برند و به آن تمسک می‌جویند و مردم را به حضور گسترده پای صندوق رأی فرا می‌خوانند. مشارکت سیاسی آنان بر خلاف روزگار پیش از انقلاب بدون منت و اجبار از سوی نظام است. اکنون، مردم‌سالاری دینی نزد روشنفکران به «پارادوکس دوست داشتنی» تبدیل شده است.

فصل ششم -میراث‌داران واقعی

مردم‌گرایی به سان میراث مردم‌سالاری دینی است که هر کس یا جریان سیاسی نمی‌تواند میراث‌دار آن باشد. جریانی می‌تواند خود را میراث‌دار واقعی مردم‌سالاری دینی حاکم بداند که فلسفه سیاسی او مبتنی بر فلسفه سیاسی دولت انتظار یا همان ولایت مطلقه فقیه باشد زیرا مردم‌سالاری دینی حاکم مبتنی بر همین فلسفه سیاسی است که از امامت سرچشمه گرفته است. از این رو، اگر جریان سیاسی پیروز میدان انتخابات باشد ولی فلسفه سیاسی او دولت انتظار یا ولایت مطلقه فقیه نباشد، نمی‌توان آن جریان را مردم‌گرای ملی دانست زیرا چنین جریانی در فضای حاکمیت فلسفه سیاسی دیگری به قدرت رسیده است و نه با فلسفه سیاسی خود.

به عبارت دیگر، دعوی مردم‌گرایی این جریان در رحم اجاره‌ای شکل گرفته است و معلوم نیست که اگر این جنین متولد شود، مردم‌گرای واقعی باشد. اصالت مردم‌گرایی امام خمینی (ره) در همین نکته است زیرا رژیم استبدادی پهلوی خود را مردمی می‌خواند ولی ایشان هرگز مایل به تجربه مردم‌گرایی در چنین نظامی نبود.

در آن صورت، مردم‌گرایی ملی امام خمینی(ره) از اصالت می‌افتاد. بنابراین، میراث دار واقعی مردم‌گرایی در نظام اسلامی فرد یا جریان سیاسی است که ملتزم به فلسفه سیاسی انتظار (ولایت مطلقه فقیه) باشد. اگرچه این جریان پیروز انتخابات نباشد. چنین جریانی حتی اگر ناعادلانه در انتخابات شکست بخورد، برای حفظ مردم‌سالاری دینی از حق خود می‌گذرد. اما اگر جریانی که به فلسفه سیاسی انتظار ملتزم نیست عادلانه هم شکست بخورد، فتنه به پا می‌کند. فرق مادر واقعی از مادر غیرواقعی در همین از خودگذشتگی است.

منبع: مهر